

اسم: اربنس کور

ولایت: گردیز

شغل:

من زندگی خود را از گردیز شروع کردیم و به ولایت های مختلف نظر به شرایط امنیتی مسافرت کردم. بعد از عروسی با شوهرم به چاریکار رفتیم و شوهرم آنجا عسکری میکرد و من کار درمسال میکردم چون با وجود که عسکر بود باز هم از امتیازات دولت خبری نبود و کپون نداشتیم جز آن که خدمت درمسال کنیم و نان بخوریم. در ویساکي مسلمان و سیک یکجا میشدن و بسیار جشن میکردیم.

در کجا مکتب را خواندید؟

در خانه یک استاد داشتیم برای طفل های ما اما بعد از 4 ماه طالبان به او اخطار دادن تا به خانه هندو نرو و حتا بلای شوهرش حمله مرگبار انجام دادن و بعد از آن روز طفل های ما تنها درس درمسال خواندند.

با کدام زبان ها تکلم میکنید و به کدام لسانها بلدیت دارید؟

در خانه به زبان خود ما هنکو صحبت میکنیم و در بین مردم به فارسی و پشتو نظر به ضرورت.

رویبه مردم با شما چطور بود تا چه حد خوش هستین از مردم که با شما در یک منطقه زندگی میکردند؟

نواسه های من دوست های زیاد داشتن از مکتب و از دیگر منطقه ما. و یک خانم مسلمان در خانه ما کار میکرد و لباس شوی میکرد. به آن خانم آنقدر خوب و صمیمی بودیم که تا زمانی او وارد خانه نمیشد نان را منتظر او میکردیم و بل مقابل او هم صادقانه خدمت ما را میکرد و یک مزد حلال با خود میبرد.

چند تا گرووداره در منطقه که شما زندگی میکردن وجود داشت؟

در غزنی 3 درمسال بود و در ننگرهار دو. در گردیز درمسال که وجود اما بعد از مدت آن را از بین بردن.

زندگی دوران طفلیت شما چطور گذشت در افغانستان؟

من زیاد در یک شهر نبودم و نظر به مجبوریت فامیلی و امنیتی از یک شهر به شهر دیگر میرفتم پس همه طفلیت در این گونه ماجرا ها سپری شده است.

روابط شما با همسایه ها چگونه بود؟ آیا در مراسم خوشی و غم یکدیگر اشتراک میکردید؟

در عید و ویساکي با هم زیاد رفت آمد داشتیم. لباس جدید میدوختیم و خوشحالی میکردیم.

کدام غذا ها را میخوردید و کدام را نه؟

در درمسال ما گوشت روا نیست اما در خانه همه چیز درست میکنیم.

چه وقت تصمیم به ترک وطن کردید و چرا؟

زمانی که بار اول طالب ها آمدن و ما از گردیز به غزنی رفتیم و بعد از آن چون بد بختی ها زیاد بود و جای بود باش نداشتیم در درمسال زنده گی میکردیم و آهسته آهسته دختر های ما جوان شدن و مجبورا از درمسال برآمدیم و راهی کابل شدیم. بعد از یک مدت به ننگرهار رفتیم تا زمانی دوم طالب آنجا

زندگی کردیم و بعد آن به هند رفتیم تا بالاخره به کانادا آمدیم. دوباره رفتن به دل من نیست و نظر به این مه از مردم ما هیچ کس نمی‌رود من تنها کجا بروم.